بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

بحث ما در ادلّه حرمت غنا بود. بیان نمودیم که ابتدا، آیاتی را که امکان تمسّک به آن وجود دارد را بررسی می‌کنیم و بعد به روایات می‌رسیم. اولین آیه، آیه شریفه **فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور**[[1]](#footnote-1) بود که در ذیل این آیه شریفه، روایاتی بود که در بین آن‌ها، یکی، دو روایت معتبر نیز، وجود داشت. این روایات، قول زور را بر غنا تطبیق داده بود. می‌فرمود **ألغناءُ قول الزور یا قول الزور ألغناء.[[2]](#footnote-2)** در ابتدا، یک بحث کلّیِ تفسیری انجام دادیم و آن عبارت از این بود که تطبیقات آیات بر مصادیق در روایات، به هفت یا هشت قسم تقسیم می‌شود. البته چون حصر، حصر استقرایی است و نه حصر عقلی. بعد از این مقدمه و بحث، به این مطلب رسیدیم که این آیه شریفه، به تنهایی دلالت بر بحث دارد یا این‌که فقط با تعبد روایی می‌شود این را پذیرفت؟ به‌عبارتی، این سؤال است که اگر ما باشیم و این آیه شریفه یا روایتی که ذیلش وارد شده است، آیا می‌توان یک راه ظهوری و ظهور عرفی برای آیه درست کرد که خودش هم به‌طور مستقل دلالت داشته باشد یا خیر؟ سه وجه را بیان نمودیم که اگر وجه سوم و خصوصاً اول تمام شود، یک آیه مستقل هم می توانست دلالت کند؛ اما آن وجه، محل بحث بود. هیچ‌کدام از این وجوه، وجه تامی به نظر نمی‌آید و علی‌القاعده، تطبیق آیه بر بحث غنا، حداکثرش مجاز است و چنان‌چه مجاز هم عرفیّت نداشته باشد، یک تعبّد است؛ برای این‌که در **اجتنبوا قول الزور**، هیچ موضوعیتی ندارد که ما قول را کنار بگذاریم. اطمینانی نمی‌شود به این حاصل کرد که قول را از موضوعیت بیندازیم و به‌نظر می‌آید که قول موضوعیت دارد و وقتی نشد آن را حذف کرد آن‌وقت، ظاهر قول زور آن است که قول، ناظر به محتواست و این بحث، روی عنوان قولیّت آمده است. قول، شامل صوت و غنا که جنبه صوتی دارد نمی‌شود، مجازش هم، خیلی مجاز واضحی نیست و حدّأکثرش این است که ما مجاز را بپذیریم و پذیرفتن مجاز نیز، قرینه می‌خواهد. اینطور نیست که اگر آیه به تنهایی بود، می‌توانستیم حمل بر معنای مجازی کنیم.

### نتیجه وجوه ذکر شده در جوابِ سؤال:« چگونه عنوان زور که وصف قول است بر مفهوم غنا، تطبیق داده شده است»

نتیجه دو، سه وجهی که توضیح دادیم، آن است که با توجه به این‌که در قول، جنبه محتوایی ملحوظ است؛ ولی در غنا، وصف آهنگ است و نه محتوا، این تطبیق قول زور بر غنا که ظهورش در توصیف قول محتوائی به زور است، بر صدا که آهنگ است، این تطبیق انتقال از این‌جا به اهنگ، یک انتقال حقیقی نیست و نمی‌شود بگوییم که آهنگ باطل، صوت باطل و صوت زور، مصداق قول زور است. نه! این دو مقوله است، قول زور، شامل دروغ، سب و امثال این‌ها و آن‌چه که محتوای باطل دارند، می‌شود؛ اما غنا، آهنگ باطلی است که وصف آهنگ و صداست و نه محتوا. ظاهر آیه همان محتواست و منتقل شدن از محتوا به صوت، این انتقال، انتقال حقیقی نیست. نمی‌شود گفت که صوت باطل، مصداق قول زور است. این مصداقیّت حقیقی در اینجا نیست. ممکن است کسی،مجازش ادعا کند و بگوید، به‌دلیل این‌که قول و صوت و این‌ها با هم هستند، به عناوین مجاورت و این‌ها، می‌شود به‌طور مجاز گفت که آن هم قول زور است. بنابراین، مصداقیّت غنا برای قول زور که در روایات آمده است، مصداقیّت حقیقیّه نیست. بیان فردی برای این مفهوم نیست. نه بیان فرد واضح است و نه خفی است. نتیجه این‌که در این‌جا، سه، چهار قسم اول، هیچ مصداقیتی ندارند. توضیح این‌که وصف‌هایی که بر صدا عارض می‌شوند، دو نوع هستند:

#### انواع وصف‌های عارض بر صدا

وصف‌های عارض بر صدا متفاوت هستند. الف: آنجا که صرفاً تُن صدا موجب آزار دهنده است.مانند داد‌زدنی که موجب ایذاء همسایه است و موارد بسیار دیگری از این قبیل. ب: مواردی که محتوا آزار دهنده است.مانند فحش به دیگران که حتی اگر آرام گفته شود، آزار‌دهنده است. این وصف‌ها، ظهورش در همان قسم دوم یعنی آنجایی است که ایذاء در محتواست؛ اما اگر بگوید امری که دیگری را آزار بدهد یا صوت آزار دهنده آن‌وقت، آن را هم می‌گیرد. بنابراین، بحث ما عین مثالی است که می‌زنم و آن این‌که یک‌وقت، صوت آزار‌ دهنده حرام است؛ یعنی آزار ‌دهندگی که ربطی به محتوا ندارد. مانند این‌که داد می‌زند و همسایه ناراحت می‌شود. یک‌وقت نیز، کلام یا قول آزار دهنده در اینجا، هم ظهور در محتوا دارد. مانند این‌که بگوییم صوت آزار دهنده و مقصودمان محتوای آزار دهنده باشد. این، حدأکثرش، با مجاز درست می‌شود و مصداق حقیقی نیست. یا بگوید سخن و قول آزار دهنده و مقصود تن صدای آزار دهنده باشد، در این‌جا نیز، یک اطلاق حداکثر مجازی درست می‌شود. بنابراین، این‌که صوت و قول متفاوت است از نظر ما وضوح دارد و جایی که یکی از این‌ها موضوع و متصف به وصفی می‌شود، طبعاً، این را نمی‌توان به دیگری سرایت داد. اگر گفتیم: ألقول الموذی، این دیگر، ‌کاری به تُن صدای آزار دهنده ندارد و محتوا را می‌گوییم. اگر گفتیم ألصوت الموذی، این کاری به محتوای آزار دهنده ندارد. در آیه شریفه نیز، این‌طور است. **قول الزور** یا **صوت الزور،** قول الزور، مصداقش دروغ و غیبت و سبّ و امثال اینها است و دیگر غنا و چیزهایی که زور و باطل و مائل عن الحق که وصف صوت است، صوت آن را نمی ‌گیرد. قول، کاری به صوت ندارد. در بررسی این مطلب نیز، به لغت برگشتیم و از خودمان چیزی نگفتیم. هیچ‌ منبعی نگفته است که قول را می‌شود به معنای صوت گرفت. قول به معنای صوت نیست. حدیث‌النفس است. حدیث‌النفس هم از حیث محتوایی است که دارد. این‌که به آهنگ، قول اطلاق کنند را در جایی نداریم. بنابراین این معنای حقیقی نیست آن‌وقت، حمل این پنج، شش روایتی که فرمود: **قول الزور ألغناء**، بیان مصداق حقیقی نیست؛ حال از هرکدام از اقسام اول، دوم، سوم و یا چهارم که باشد. تفسیر به مصداق یا مصداق واضح یا مصداق أبرز مصادیق یا مصداق بارز یا مصداق خفی هیچ کدام از این‌ها نیست. آنچه که به جنبه صوتی و شکلی آن آواها بر می‌گردد، غیر از قول است و قول زور نمی‌تواند آن را بگیرد.

#### بررسی اطلاق مجازی قول، به صوت و زور در کلام أئمّه

گفتیم که القاء خصوصیت نیز، وجهی ندارد آن‌وقت، آنچه که متعین می‌شود، آن است که بگوییم، أئمّه( سلام‌الله علیهم) که عمدتاً، امام صادق( ع ) هم هست، می‌خواهند در این روایات بفرمایند که این آیه شریفه، مصداق مجازی قول را هم می‌گیرد. قول زور ظاهرش این است؛ ولی مجازاً به صوت و زور هم می‌شود اطلاق نمود منتهی، این در آیه دیگری قرینه ندارد. قرینه این‌جا، بیان حضرت امام است منتهی، اگر روایات نبود ما نمی‌توانستیم قائل به مجاز شویم؛ چون قرینه حاقه به کلام در خود آیه نیست. این قرینه خارجی است که فرمایش حضرت امام است. البته، این نوع موارد، که این هم یک قاعده و روش تفسیری است که خیلی مهم است و آن این‌که مواردی که تطبیقات حضرت، تطبیقات مجازیه هست؛ یعنی حضرت مصداقی را وارد در مفهوم آیه می‌کند، نه مصداق حقیقی؛ بلکه مصداق مجازی و در حقیقت می‌خواهند بفرمایند که این‌جا مجازاً این مصداق را دارد. ممکن است کسی سؤال کند که روایت که وارد شد، آیه حمل بر معنای مجازی می‌شود و حقیقی را کنار می گذاریم؟ نه! این‌طور نیست که حمل بر معنای مجازی شود. غالباً این‌طور نیست که معنای حقیقی را کنار بگذاریم و به همین دلیل است که این‌جا از جاهایی می‌شود که قرینه داریم که لفظ استعمال در دو معنا شده است، اعمِّ از معنای حقیقی و معنای مجازی. از نظر اصولی هم گفته شده است که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، هیچ مانعی ندارد. نمونه این، در روایات تطبیقیه و تطبیقات روایی، الی ما شاءالله است که آیه را به معنای مجازی برده؛ ولی معنایش این نیست که معنای حقیقی را کنار بگذاریم. این، عین **فلینظر الانسان الی طعامه[[3]](#footnote-3)** است. در همان ذیل آیه آمده است که **فلینظر الانسان الی علمه عن من یأخذه.[[4]](#footnote-4)** طعام معنای مجازی علم است بنا بر اینکه بگوییم مجازی است که ظاهرش هم مجازی است آن‌وقت، این تطبیق مجازی طعام بر علم، با قرینه داخلی آیه نیست. ما با قرینه روایی می‌گوییم که معنای مجازی هم مراد است؛ ولی معلوم است که نمی‌خواهد معنای حقیقی را کنار بگذارد و لذا استعمال طعام، هم در معنای حقیقی می‌شود و هم در معنای مجازی. البته این‌ها عرفی است. بحث اصولی جای خودش بحث می‌شود؛ ولی هیچ مانعی ندارد و به قرار داد و وضع است و این وضع، استعمالش هم، نوعی علامت‌گذاری ذهنی است و این علامت را در آن واحد می‌شود به چند چیز اراده کرد. البته، خلاف ظهور است و عرف دلیل می خواهد. بنابراین، یک راهش این است که بگوییم این‌ها مجاز است؛ اگر کسی گفت این مجازیّتش هم خیلی عرفیّت ندارد که قول را مجازاً در صوت به کار ببریم آن‌وقت،

#### بررسی وجه تعبّدی تفسیر روایی آیات(وجه تعبّد در کلام أئمه)

در کلام وجه آخر می‌شود که در حمل این‌ها بر بیان مصداق تعبّدی است و تعبّد محض هم است. امام تعبّدا می‌گویند: الطواف صلاةٌ. ممکن است بگوییم، مجازاً نمی‌شود که به طواف، صلوة بگوییم؛ ولی تعبّداً گفته‌اند. یا در اکرم العلماء، آدمی که جاهل مطلق است و تقوایی ندارد، می‌گوید این عالم است که مجاز هم نیست؛ ولی تعبُّداً، این حق شارع است که از باب حکومت، تفسیر کند و بگوید، این مصداق تعبّدی هم دارد. اگر مجازیّت را کسی پسندید که البته، این علاقه مجاورت و تلازمی که این‌ها با هم دارند، ضعف اطلاق دارد؛ اما آن می‌گوید مجاز است. اگر هم نه، که می‌گوید، یک فرد تعبّدی و دلیل حاکم بر آیه است. این نتیجه‌گیری‌ای که ما، در بحث این آیه شریفه داریم، فَتحصَّل که این آیه شریفه حتی با توجه به این‌که روایت هم به ما کمک کرد، به تنهایی نمی‌تواند دلیل بر حرمت غنا باشد؛ چون قول زور دارد و ربطی به غنا ندارد. این روایات پنج، شش گانه‌ای که یکی دو تا از آن‌ها هم معتبر بود، یا به نحو قرینیّت برای مجاز و یا به نحو تعبّد محض، می‌گوید غنا را هم شما مصداق قول زور بگیر و آن‌وقت، **إجتنبوا قول الزور،** شامل این هم می‌شود. البته، آیه دلیل مستقل نمی‌شود؛ ولی خوبیش این است که دلالت آیه بر یک موضوع، نوعی اتقان را در پی دارد و نتایجی را حاصل می‌کند.

### نتیجه بحث تفسیر روایی بر آیه:« فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور»

یکی از نتایج بحث این است که آیه، دلیل مستقل نمی‌شود؛ ولی بعد از تعبّد و حکومت روایت بر آیه این است که آیه، این را نمی‌گیرد؛ ولی دلیل تعبّدی و روایت، مجازاً یا تعبّداً به نحو حکومت می‌گوید که این هم مصداق قول زور است. این بحث ثمره دارد و از ثمرات این بحث، در بحث صغیره و کبیره شدن است. اگر آیه تنها بود، قول زور را نمی‌گرفت؛ بلکه روایت آمد و قول زور را شامل غنا کرد. بنابراین، دلیل اصلی، روایت می‌شود و نیازی به آیه نیست منتهی، توجه داشته باشیم که آیه اگر چه دلیل مستقل نیست؛ ولی بی‌اثر نیست. به برکت روایت، آیه، شامل غنا هم می‌شود. از جمله ثمرات این بحث، درعناوین صغیره و کبیره بودن است. بنابراین، که کسی بگوید که معاصی کبیره آن‌هایی است که در آیات نهی شده یا در آیات به آنها وعده عذاب داده شده است، اگر این ملاک را در صغیره و کبیره بپذیریم که کلمات مشهور نیز، همین است. اگر کسی این را بگوید و تنها معیار یا یکی از معاییرش را بگوید آن‌وقت، ثمره این تعبد و حکومت روایت در آیه این می‌شود که در آیه **فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور** که در کنار رجس و اوثان است و این تأکید است و بعد هم وعده عذاب داده شده است، غنا از کبائر می‌شود. این ثمره را دارد. اگر کسی بگوید که غنا از مقوله محتوا است آن‌وقت، آن را مصداق حقیقی می‌داند. غیر از سه چهار وجهی که تا به حال در نوع تطبیق آیه بر غنا گفتیم، ممکن است کسی این وجه را بگوید که غنا که در این‌جا از مصداق قول زور شمرده شد، بر اساس نظریاتی است که غنا را از مقوله محتوا می‌دانند و نه از مقوله صوت؛ به این معنی که یا کاملاً از مقوله محتواست یا چنان‌چه کاملاً هم نباشد؛ به هر حال، محتوا در این دخالت دارد که چیزی غنا شود. مانند مرحوم فیض و غزالی و امثال این‌ها که اگر این‌طور بود آن‌وقت، اگر روایت هم نبود، می‌گفتیم که قول زور، آن را می‌گیرد و بیان آیه نیز، مصداق نسبتاً واضح قول زور است؛ برای این‌که غنا؛ یعنی آن‌چه که محتوای باطل و طرب انگیز، داشته باشد و نه آهنگ و از این موارد که دخالت آهنگ یا اصلاً نیست یا این‌که فی الجمله است. اگر این را گفتیم، یکی از وجوهی است که بیان مصداق حقیقی می‌شود. این‌جا در واقع امر، یا مردد بین این است که بگوییم الف: غنا را وقتی لُغویاً بحث کردیم، کیفیت صوت است؛ اما امام، می‌خواهد در این‌جا، تعریف جدیدی از غنا بدهد غیر از آنچه که در لغت است. ب: یا اینکه می‌خواهد مصداق تعبّدی بدهد. می‌خواهیم ببینیم، این‌که قول زور غنا می گوید مفهوم غنا را عوض می کند از آنچه که در عرف است؟ به‌عبارتی، اینکه امام می‌فرماید، می‌خواهد معنا را عوض کند یا در نظر دارد که مصداق تعبدی بگوید. فوقش این است که نتوانیم یکی از اینها را ترجیح دهیم و این تعارض پیدا می‌کند و لذا حمل بر تعبّدی می‌شود. در هر حال، نمی‌شود از این استفاده کرد. ممکن است بگوییم شارع می خواهد، حقیقت شرعیه‌ای درست کرده و بگوید که مقصود این است که حمل بر این، هیچ قرینه‌ای ندارد. قطعاً این‌طور نیست و اگر هم تردید پیدا بکنیم، این احتمال با احتمال دیگر متعارض می‌شود و چیزی به دست ما نمی‌دهد. ممکن است بگوییم که غنا، در مقام بیان یک مفهوم جدید در اینجا است و یا این‌که در مقام تعبّد مجازی و حکومتی است. قطعاً دومی است. اگر کسی بگوید آن هم احتمال دارد این‌جا مردّد می‌شود و باز هم نمی‌شود چیزی از این استفاده نمود. این بحث جامع و مبسوط و همه جانبه‌ای راجع به این آیه و ربطش با غنا شد و حاصل سخن این است که این، با بحث غنا، فی حدّ نفسه ربطی ندارد؛ ولی به نحو مجاز یا تعبّد و به برکت روایات، ربط پیدا می‌کند و بی‌ثمره هم نیست. یکی از ثمراتش این است که این را جزء کبائر قرار می‌دهد.

## 2. سوره فرقان، آیه 72

آیه دوم، أواخر سوره فرقان است که **والذین لایشهدون الزور[[5]](#footnote-5)** است. همان‌طور که مستحضر هستید در آخر این سوره شریفه، آیات بسیار زیبایی در توصیف انسانهای ممتاز؛ با عنوان عباد‌الرحمن ذکر شده است و حدود ده صفت را برای آن‌ها بیان نموده است. **عبادالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً**.[[6]](#footnote-6) همینطور در عداد این ده دوازده صفت می فرماید: **والذین لا یشهدون الزور و إذا مرّوا بالّغو مرّوا کراماً.** این آیه شریفه نیز، در بحث غنا مورد تمسّک قرار گرفته است. یکی، دو روایت در ذیل این آیه آمده که بر غنا تطبیق داده شده است.( به‌عبارتی، تنها یک روایت ذکر شده است).

### بررسی روایات وارده در تطبیق بر دلالت آیه «والذین لایشهدون الزور »

#### الف: بررسی روایت أبی الصَّباح

اولین روایت، روایت سوم از جلد دوازده ابواب ما یُکتسَب‌به، باب نود و نهم است که در آن‌جا، ده، بیست روایت، درباره غنا ذکر شده است. روایت این است: **عن ابی علیٍ الاشعری، عن محمدبن عبدالجبّار، عن صَفْوَان، عن أبی‌أیّوب الخَزّاز عن محمدبن‌مسلم، عن أبی‌الصَّباح، عن أبی‌عبدالله فی قوله عزوجلّ: «لایَشْهَدُون الزّور»، قال: «الغناء.».[[7]](#footnote-7)**. در این روایت شریفه، زور بر غنا تطبیق داده شده و گفته شده است که **لایشهدون الزور،** غنا را هم می‌گیرد.

##### بررسی سند روایت ابی‌الصباح

سند این روایت، ظاهراً معتبر است. ابی علی الأشعری که از مشایخ مرحوم کلینی است و توثیق شده است. **محمد‌بن‌عبدالجبار** است که توثیق شده است. البته، محمد‌بن‌عبدالجبّار، مشترک بین دو یا سه نفر است؛ ولی قرائن نشان می‌دهد که موثق است. **ابی‌الصباح،** دو، سه فرد داریم؛ ولی با قرائنی، در معجم آمده و آقای خویی آورده‌اند و من هم قبلاً دیده‌ام که **ابی‌الصباح** این‌جا، ابی‌الصباح کنانی است که توثیق شده است. بنابراین، روایت به لحاظ سند توثیق دارد. عمده‌اش، ابی‌الصباح است که یک حالت اشتراک بین ثقه و غیر ثقه دارد که با قرائنی گفته شده که ثقه است. حل مشکل ابی‌الصباح در این‌جا، به یکی از دو طریق است:

###### طرق حلّ مشکل سند روایت أابی‌الصّباح

طریق اول: یک طریقش، همان است که در کتب رجالی آمده است که با قرائنی بگوییم، مقصود از ابی‌الصباح، ابی‌الصباح کنانی است که توثیق شده است.

طریق دوم: راه دیگرش، نسخه دیگری دارد و آن نسخه این است که **و عن محمد‌بن‌مسلم و ابی‌الصباح عن‌ابی‌عبدالله علیه‌السلام**، اگر این‌طور باشد، هر دو مستقیم از امام نقل می‌کنند که آن‌وقت، این روایت با وجود محمد‌بن‌مسلم مشکلی نداشته و حل می‌شود منتهی، نسخه **و ابی‌الصباح**، ظاهراً در خود کافی، دو نسخه است که این باید بررسی بیشتری شود؛ ولی اگر آن هم ممکن نباشد، ترجیح با **ابی‌الصباح کنانی** است که موثق است. اصحاب اجماع را اگر کسی بگوید که ما سه نفر را قبول داریم و بگوییم با وسائط را هم می‌گیرد، با آن هم درست می‌شود. پس در این صورت سه راه‌حل می‌شود:

اول: اینکه بگوییم که مقصود از **ابی‌الصباح**، **ابی‌الصباح کنانی** است که ثقه است.

دوم:راه دوم این است که بگوییم، نسخه واو به جای عن درست است.

سوم: راه سوم هم این است که بگوییم اینجا، صفوان از **ابی‌الصباح** نقل کرده است. آن راه نسخه و ترجیح آن نسخه بر این نسخه، خیلی راه واضحی نیست. راه صفوان هم، دو مقدمه می‌خواهد یکی اینکه کسی کلام مرحوم شیخ را درعُدّه بپذیرد که ما نیز، مقدمه‌اش را پذیرفته‌ایم. دوم هم اینکه با وسائط هم مشمول این قاعده است که در این تردید داشتیم که اگر این را بگوییم، آن راه درست می‌شود؛ ولی به نظر می‌آید **ابی‌الصباح کنانی** باشد و قرائنش نیز، قرائن خوبی است و اصولاً **ابی‌الصباح** که مطلق بیاید بر همان **ابی‌الصباح کنانی** حمل می‌شود که حدود سیصد، چهارصد روایت دارد. به جهت این که یکی دو ابی‌الصباح دیگر، روایات محدودی دارند. این به لحاظ سند درست است و به لحاظ دلالتش هم **لا یشهدون الزور** رافرمود **ألغناء.**

#### ب: روایت محمد‌بن‌مسلم و ابی‌الصّباح

یک روایت مرسله هم، مرحوم طبرسی دارد که از امام صادق(ع)، است. می‌فرماید: **روی عن الباقر و الصادق علیه السلام که الزور الغناء** که مرسله و فاقد سند است. نسخه دوم هم، اینجا آمده است که روایت پنجم این باب است که آن روایت سوم، **محمد‌بن‌مسلم عن ابی‌الصباح** بود. روایت پنجم با سندی که قبلش متفاوت است: **علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن عمیر عن ابی ایوب عن محمد‌بن‌مسلم و ابی‌الصباح الکنانی** آمده است. این روایت، قطعاً غیر از روایت قبلی(سوم)، نیست و هر دو، یکی و از اما صادق(ع) هستند منتهی، تا ابی‌ایوب یک سند بود و اینجا یک سند دیگر است. این دو، ظاهراً یکی است منتهی، اینجا، **محمد‌بن‌مسلم و ابی‌الصباح** دارد. لذا این روایت یکی است و دو نسخه به‌حساب می‌آید و ترجیح یکی بر دیگری کمی دشوار است. البته، احتمال دارد که بگوییم **محمد‌بن‌مسلم** یک‌بار خودش از امام نقل می‌کند و یک‌بار هم از ابی‌الصباح نقل می‌کند که او از امام شنیده است. این احتمال هم داده می‌شود؛ اما خوبی روایت، این است که آنجا دارد: **ابی‌الصباح کنانی** و این قرینه خوبی می‌شود که **ابی‌الصباح** آنجا، ابی‌الصباح کنانی است و این‌که مقصود، **ابی‌الصباح کنانی** باشد، احتمالش بسیار زیاد است؛ یعنی کاملاً می‌توان مطمئن شد. البته، اگر این روایتها را دو تا بگیریم، استناد، محکم‌تر می شود که آن‌هم منتفی نیست.

### بررسی دلالت خود آیه شریفه «والذین لا‌یشهدون الزور»

#### الف: بررسی میزانِ حرمت و التزام در آیه شریفه

اما ببینیم دلالت آیه شریفه در چه حدی است و بعد آن، به روایات بر‌می‌گردیم. این آیه شریفه که آیه هفتاد و دوم از سوره فرقان هست، این است: **والذین لا‌یشهدون الزور.** در این‌جا، مثل تمام آیات دیگر، چند بحث ذیل آیه داریم. اولین بحث ما این است که آیا از این آیه، حرمت و الزامی استفاده می‌شود یا نه؟ **الذین لا یشهدون الزور و إذا مروا بالغو مروا کراما.** ممکن است بگوییم که خیر! در این‌جا نهی و چیزی از این قبیل که افاده حرمت کند، نیست؛ بلکه **عبادالرحمن** را توصیف می‌کند و آیه صرفاً، در صدد بیان ویژگی‌های **عباد‌الرحمن** است. همیشه گفتیم که از بیان اوصاف مؤمنین یا متقین، می‌شود حکم ترجیحی استفاده کرد. رجحانی که اعم از وجوب یا استحباب است یا حکم تنزیهی‌ای که اعم از حرمت و کراهت است؛ چون آیه، در مقام بیان اوصاف انسانهای مؤمن، روی حساب و کتابی نظر دارد؛ اما این حساب و کتاب اعم از این است که آن عمل را از باب استحباب و یا واجب انجام می‌دهند و از باب مکروه یا حرام ترک می‌کنند. خصوص الزام، در این توصیفات را نمی‌شود برداشت نمود. این قاعده است؛ خصوصاً این‌که این آیات، مؤمنان ویژه‌ای را تعریف می‌کند. لذا اگر کسی سؤال کند که **والذین** **لایشهدون الزور و إذا مرّوا بالغو مرّوا** **کراماً،** بیان یک حکم الزامی است یا صرفاً تنزیهی است می‌گوییم، قاعده آن است که بیان این اوصاف در مقام توصیف مؤمنین، بیش از ترجیح و تنزیه نمی‌رساند. موردی هم که این صفات را ببینید، بعضی الزامی است و بعضی غیر الزامی است. به‌عنوان مثال، یکی از اوصاف **عبادالرحمن** این است که **الذین یبیتون لربِّهم سُجَّداً و قِیاما[[8]](#footnote-8)**ً، کسانی که شب را بیدار می‌شوند و به سجده و قیام می‌پردازند. این بیداری شب و تهجد و این‌ها، چیزهای الزامی نیست البته، بعضی هم الزامی است، از الزامیاتی مثل توحید و شرک در آیه هست تا چیزی مثل شب زنده‌داری تا ترجیحیاتی که معلوم است الزامی در آن نیست گر چه چیزهای مهمی هم است و لذا هم با قاعده کلی و هم با قرائن خاصّه در آیه، **لایشهدون الزور** را نمی‌شود که حمل بر حرام کنیم؛ مگر این‌که کسی ،خودِ قرینه داخلی این جمله را بگوید که زور، امر باطل و مذمومی است و **لا‌یشهدون الزور،** حمل بر حرمت می‌شود. در واقع، قرائن داخلیِ در خود جمله و مناسبات حکم و موضوع، ما را به سمتی می‌برد که بگوید حرام است. شاید هم این بعید نباشد؛ خصوصاً با توجه به آیاتی که به زور اشاره دارد. مانند: **إنَّهم یَقولونَ مُنکرًا مِنَ‌القَولِ وزوراً[[9]](#footnote-9)** که مذمت شدید می‌کند. **اجتنبوا قول الزور** را هم داریم که حرام است. بعید نیست که با توجه به مفهوم زور و آیات دیگری که با زور به شدت مواجه شده‌اند بگوییم، قرینه داخلیه در خود جمله **لایشهدون الزور** دلالت بر امر حرام دارد و این‌ها از آن اجتناب می‌کنند؛ علی‌رغم قاعده کلی و علی‌رغم این‌که با توجه به مفاهیم زیادی که در این آیات گفته شده است، سیاق کلام، بر این مطلب دلالتی ندارد؛ اما بعید نیست که از درون این **لا‌یشهدون الزور** که به خاطر مفهوم زور و آیاتی از این قبیل، بتوان حرمت استفاده نمود. این یک‌جهت بحث در آیه شریفه بود.

#### ب: مفهوم شهادت در آیه شریفه

دومین بحث در آیه شریفه، مفهوم شهد و شهادت است. شهادت در معنای لغوی‌اش حضور و این‌ها است؛ اما در قرآن کریم، شهد و شهادت حدأقل، در دو معنا به کار رفته است.

##### الف: معنای شهادت،گواهی دادن است

**یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ**[[10]](#footnote-10)، استعمالات زیادی در قران داریم که **شهداء بالقسط[[11]](#footnote-11)** شهید و شاهد و یشهدون و امثال این‌ها، به‌معنای گواهی دادن به کار رفته است.

ب: **معنای شهادت؛ حضور است**

**مَا کُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّی تَشْهَدُونِ.[[12]](#footnote-12)** می‌گوید من کاری نمی کنم تا این‌که شما حاضر باشید. در خیلی از آیات دیگر، شَهِدَ و یَشهَدُ و ماده شهد در صیغ مختلفش به معنای حضور به‌کار رفته است. این دو معنایی است که برای شهادت، در قران ملاحظه می‌کنیم. شهادت به معنای حضور و شهادت به معنای گواهی. در این‌جا، آیه تاب تحمل هر دو را دارد و لذا در تفاسیر می‌بینید که به مطلب اشاره شده است. اگر یشهدون را به‌معنای گواهی و زور را همان باطل به‌حساب بیاوریم که مصداق بارز آن در این‌جا کذب است، **لا‌یشهدون الزور**؛ یعنی گواهی باطل نمی‌دهند. می‌توان معنا کرد که در باطلی حاضر نمی‌شوند. بنابر احتمال اول، زور در این‌جا، مفعول مطلق است و مصدرش هم محذوف است و جای مفعول مطلق نشسته است**. لا یشهدون الزور** یعنی **لا یشهدون شهادة الزور شهادة هی الزور**، که نوع شهادت را می‌گوید. شهادتی که زور است. یا اینکه مفعول‌به است. شهادت به زور؛ یعنی شهادت به باطل، این یک معناست. اگر هم شهادت را به معنای حضور بگیریم آن‌وقت، این زور مفعول‌فیه می‌شود. **لا‌یشهدون الزور؛** یعنی د رمجلس باطل و زور، حضور پیدا نمی‌کنند. این دو معنایی است که برای معنای شهادت در قرآن ذکر شده است و این‌جا، از جاهایی است که تاب تحمل هر دو را دارد. وقتی واژه، شهد لایشهد را در معجم ببینید، همه‌جا همراه با قرینه است که انسان به راحتی می‌تواند بگوید که مراد، گواهی یا حضوراست؛ ولی در این‌جا، این واژه در دو باب ذکر و احتمال داده شده است.

###### استفاده از قرینه خود آیه شریفه برای تعیین معنای شهادت

گفته شده است که خود آیه، قرینه بر این است که معنای دوم مقصود است؛ یعنی حضور مقصود است و نه گواهی؛ این قرینه از ادامه آیه استفاده می‌شود: **لا یشهدون الزور و إذا مروا بالغو مرّوا کراما**ً، وقتی لُغوی را مشاهده کنند، با بزرگی از کنار آن عبور می‌کنند. ظهورش هم به سمت این است که در مجلس لغو، حاضر نمی‌شوند. چند آیه دیگر نیز، از این موارد داریم که **وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ[[13]](#footnote-13)** که می‌گوید با آن‌ها ننشینید.**حتی یخوضوا فی حدیث غیره.** پنج، شش آیه داریم که می‌گوید وقتی برای معصیت می‌نشینند، شما بلند شوید. این مطلب نیز، قرینه‌ای است مبنی بر این‌که چنین مفهومی در قرآن، هست. این‌هم وجهی است که تفصیلش در جلسه بعد عرض خواهد شد.

1. - حج، آیه33 [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحوث فقهیه هامه، مکارم شیرازی، ج1، ص 53 [↑](#footnote-ref-2)
3. - عبس، 23 [↑](#footnote-ref-3)
4. - الكافي؛ ج‏1 ؛ ص50 ، من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص579 [↑](#footnote-ref-4)
5. - فرقان، 72 [↑](#footnote-ref-5)
6. - فرقان، 63 [↑](#footnote-ref-6)
7. - حر عاملی 1403 ج 4 باب 99: 226 روایت 3 [↑](#footnote-ref-7)
8. - فرقان، 64 [↑](#footnote-ref-8)
9. - مجادله، 2 [↑](#footnote-ref-9)
10. - نور، 24 [↑](#footnote-ref-10)
11. - نساء، 135 [↑](#footnote-ref-11)
12. - نمل، 32 [↑](#footnote-ref-12)
13. - أنعام، 68 [↑](#footnote-ref-13)